

## محور مقاومت و امنیت منطقه‌ای مردم‌پایه در غرب آسیا

شعبه بهمن<sup>1</sup>

فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال بیست و دوم، شماره 3، پیاپی 87، پاییز 1400؛ صفحات 53-33

تاریخ پذیرش نهایی: 1400/08/25

تاریخ دریافت: 1400/07/20

### چکیده

الگوهای امنیت، خواسته یا ناخواسته بر کشورهایی که از آنها استفاده می‌کنند، تأثیر می‌گذارند. برای مثال، کشورهایی که از الگوها و نظریه‌های امنیت مکتب لیبرالیسم استفاده کرده‌اند، ناخودآگاه روابط نزدیکی با کشورهای اروپایی و ایالات متحده آمریکا داشته‌اند. از سوی دیگر، کشورهایی که از نظریه‌های مکتب واقع‌گرایی استفاده کرده‌اند، افزایش توان نظامی و خودیاری را در دستورکار خود قرار داده‌اند. در این بین، جریان مقاومت که در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در منطقه غرب آسیا شکل گرفته است، نگاه خاص خود را به امنیت دارد که تا حد زیادی با نظریه‌ها و رویکردهای غربی به این مفهوم متفاوت است؛ زیرا در حالی که در اکثر نظریه‌های غربی روابط بین‌الملل، امنیت بر پایه دولت‌ها شکل گرفته، محور مقاومت دارای دیدگاهی متمایز است و به امنیت، نگاهی مردم‌محور دارد؛ به نحوی که این نگاه به شکل‌گیری امنیت مردم‌پایه در منطقه کمک چشمگیری کرده است. اگرچه این دیدگاه در عرصه تحولات منطقه‌ای به‌خوبی نمایان شده، اما در حوزه مطالعات نظری هنوز مورد پردازش جدی قرار نگرفته است. بر این اساس، نوشتار حاضر تلاش دارد به ابعاد و زوایای مختلف امنیت مردم‌پایه، به‌عنوان مفهومی منبعث از مقاومت در منطقه غرب آسیا بپردازد.

### واژگان کلیدی

امنیت، امنیت مردم‌پایه، مقاومت، محور مقاومت، غرب آسیا

## مقدمه

امنیت از جمله نیازهای اولیه زندگی انسان بوده است و تاریخی به درازای سکونت بشر بر روی کره خاکی دارد. اگرچه این امر حاکی از پیشینه طولانی معمای امنیت است، اما مطالعات امنیتی سابقه چندان زیادی ندارند. با پایان یافتن جنگ جهانی دوم، مسئله امنیت به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مسائل در محافل دانشگاهی و نیز مراکز دیپلماتیک و تصمیم‌گیری کشورهای مختلف جهان مطرح شد. البته در حال حاضر، مفهوم امنیت با کثرت دیدگاه‌های کارشناسی مواجه است و این امر طراحی نظریه و چارچوب نظری جامعی را که دربرگیرنده عمده ملاحظات امنیتی باشد، کاری دشوار کرده است.

نکته قابل تأمل درباره الگوهای امنیت، تأثیرگذاری آنها در حوزه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشورهاست. در واقع، الگوهای امنیت، خواسته یا ناخواسته بر کشورهایی که از آنها استفاده می‌کنند، تأثیر می‌گذارند. برای مثال، کشورهایی که از الگوها و نظریه‌های امنیت مکتب لیبرالیسم استفاده کرده‌اند، ناخودآگاه روابط نزدیکی با کشورهای اروپایی و ایالات متحده آمریکا داشته‌اند. از سوی دیگر، کشورهایی که از نظریه‌های مکتب واقع‌گرایی بهره برده‌اند، از این نظریه‌ها در ابعاد مختلف، تأثیر درخور توجهی پذیرفته‌اند. چنان‌که اکثر کشورهایی که از این نظریه‌ها پیروی می‌کنند، افزایش توان نظامی و خودیاری را در دستورکارشان قرار داده‌اند. در این بین، جریان مقاومت که در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در منطقه غرب آسیا شکل گرفته، نگاه خاص خود را به امنیت دارد که تا حد زیادی با نظریه‌ها و رویکردهای غربی به این مفهوم، متفاوت است؛ زیرا در حالی که در اکثر نظریه‌های غربی روابط بین‌الملل، امنیت بر پایه دولت‌ها شکل گرفته، محور مقاومت دارای دیدگاهی متمایز است و به امنیت‌نگاهی مردم‌محور دارد؛ به نحوی که این نگاه به شکل‌گیری امنیت مردم‌پایه در منطقه کمک قابل توجهی کرده است. اگرچه این دیدگاه در عرصه تحولات منطقه‌ای به‌خوبی نمایان شده، در حوزه مطالعات نظری هنوز مورد پردازش جدی قرار نگرفته است.

بر این اساس، نوشتار حاضر تلاش دارد به ابعاد و زوایای مختلف امنیت مردم‌پایه به‌عنوان مفهومی منبعث از مقاومت در منطقه غرب آسیا پردازد. با توجه به تمایزهای اساسی که در رویکرد مقاومت به امنیت نسبت به دیدگاه نظریه‌های غربی وجود دارد، ضروری است که در وهله نخست، نظریه‌ها و مکاتب غربی مورد نقد جدی قرار گیرند. همچنین لازم است بر مبنای ویژگی‌های مقاومت، تعریف دقیقی از امنیت مردم‌پایه ارائه شود.

## چالش‌های نگاه غربی به امنیت در غرب آسیا

امروزه گستره امنیت بسیار پر رنگ‌تر از گذشته شده است و از مسائل محیط زیستی، گروه‌های کوچک و بزرگ تروریستی، تهدیدات درون‌مرزی و فرامرزی، تا تحرکات و اقدامات نظامی را دربر می‌گیرد. بر این اساس، دیگر امنیت ملی هر کشوری به وضعیت، استحکام، قدمت و بنیان‌های ساختارهای داخلی آن کشور منتهی نمی‌شود، بلکه امنیت ملی هر کشور با امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی ربط وثیقی پیدا کرده است. بر این اساس، در سال‌های گذشته، در نظریه‌های مرتبط با امنیت، دگرگونی‌های عمیقی پدید آمده است که بر لزوم همکاری‌های منطقه‌ای برای برقراری امنیت ملی تأکید می‌کنند. با این حال، در اکثر قریب به اتفاق این نظریات همچنان دولت‌ها به علت تسلط بر قدرت نظامی، بازیگران اصلی نظام بین‌الملل و نیز مسئول حفظ امنیت در درون مرزهای خود هستند. به همین دلیل، دولت‌ها در عین جست‌وجوی راه‌ها برای ایجاد سازوکارهای امنیت منطقه‌ای، همچنان به تقویت جنبه‌های مختلف امنیت ملی خود نیز می‌پردازند. این برداشت از امنیت که در سطح بین‌المللی به تصویری رایج تبدیل شده، با چالش‌های عملی و نظری قابل توجهی مواجه است که به خصوص کشورهای غرب آسیا را به شدت تحت تأثیر قرار داده است. از این رو، به منظور درک چرایی ناکارآمدی نظریه‌های غربی امنیت، ضروری است چالش‌های پدیدآمده توسط این نظریات در منطقه غرب آسیا مورد واکاوی جدی قرار گیرند.

### الف) چالش‌های عملی

نظریه‌های کلان امنیت که تأثیری مستقیم در فضای جهانی و سیاست خارجی بیشتر کشورهای جهان، از جمله کشورهای غرب آسیا داشته‌اند، محصول چند رویداد تاریخی هستند که یا با کشورهای این منطقه به صورت مستقیم در ارتباط بوده یا این جوامع را تحت تأثیر خود قرار داده‌اند. از جمله رویدادهای مهم در این زمینه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. استقلال کشورهای مستعمره: تجربه تقسیم مستعمرات امپراتوری‌های استعماری اروپایی به کشورهای متعدد و همچنین فروپاشی امپراتوری عثمانی در حیطه غرب آسیا موجب پدیدار شدن کشورهای جدید شد. ظهور دولت - ملت‌های جدید در غرب آسیا باعث شد که این کشورها به دنبال الگوی مناسب برای تأمین و حفظ امنیت خود باشند. در این بین، کشورهای غرب آسیا هر یک بنا به دلایل تاریخی و مقتضیات و شرایط حاکم، نیازمند الگویی برای برقراری امنیت خود شدند.

۲. ظهور آمریکا به عنوان ابرقدرت: خاستگاه اصلی مباحث مربوط به امنیت، به ایالات متحده آمریکا مربوط می‌شود. در واقع، اکثر نظریه‌های امنیت برای نخستین بار بعد از جنگ جهانی دوم در آمریکا مطرح شدند. در این راستا، یک نسل جدید از سیاست‌شناسان و متخصصان روابط بین‌الملل در غرب، به مطالعه دولت‌ها و مسئله امنیت در جهان پرداختند. محققان به تدریج با

انتشار مقالات و نشریات و ارائه سمینارهای مختلف به طرح نظریاتشان پرداختند و با حمایت دولت‌های خود، در دستگاه‌های تصمیم‌گیری سایر کشورها نفوذ کردند. به این ترتیب، مطالعات امنیت و امنیت‌پژوهی با حمایت‌های آمریکا در غرب شکل گرفت تا به وسیله و آثار ناشی از آن، کشورهای دیگر تقویت شوند و بتوانند جلوی کمونیسم بایستند. در این بین، کشورهای غرب آسیا که از یک‌سو، نیازمند تأمین و حفظ امنیت و از سوی دیگر، تحت نفوذ غرب بودند، به پیروی از الگوها و نظریه‌های غربی پرداختند.

۳. گسترش جنبش جهانی کمونیسم: پس از پیروزی شوروی در جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵، ارتش سرخ شوروی کشورهای را در شرق اروپا و آسیای شرقی از اشغال کشورهای متحدین آزاد کرد و بدین ترتیب، جنبش کمونیسم به این کشورها ساری شد. گسترش مرزهای کمونیسم به اروپا و آسیا باعث ایجاد شاخه‌های جدیدی در آن شد که از میان آنها می‌توان به مائونیسم اشاره کرد. با اضافه شدن بسیاری از کشورها به دایره ممالک تحت نفوذ شوروی و افزایش قدرت آن در اروپای شرقی، کمونیسم بسیار قوی شد؛ به نحوی که دولت‌هایی بر پایه مدل شوروی در کشورهای بلغارستان، چک‌واسلواکی، آلمان شرقی، لهستان، مجارستان و رومانی تشکیل شدند. در این بین، برخی از کشورهای غرب آسیا که به ایدئولوژی کمونیستی گرایش پیدا کرده بودند، مسیر وابستگی امنیتی به شوروی را برگزیدند.

۴. رقابت دو بلوک شرق و غرب برای تعمیم و گسترش الگوهای امنیتی خود: هم‌زمان با تشدید تنش میان دو تفکر لیبرالی و کمونیستی، آمریکا و شوروی به‌عنوان رهبران بلوک غرب و شرق، رقابت درخور توجهی را برای گسترش نفوذ خود به جوامع دیگر در پیش گرفتند. آمریکا که رهبری جهان سرمایه‌داری بعد از جنگ را به عهده گرفته بود، تلاش کرد با ارائه توصیه‌ها و الگوهای لازم، ارتباط این کشورها را با نظام سرمایه‌داری جهانی حفظ کرده، از وابسته شدن آنها به بلوک شرق و شوروی جلوگیری کند. مهم‌ترین اقدام عملی آمریکا در این خصوص، ایجاد «سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)» بود. از سوی دیگر، در بلوک شرق به رهبری شوروی نیز تلاش شد امنیت کشورهای کمونیستی در پیمان واحدی با عنوان «پیمان ورشو» تأمین شود. در واقع، در شوروی نیز این تفکر به‌وجود آمد که برای گسترش تفکر کمونیستی در سراسر جهان، ناگزیر باید به ارائه سازوکاری پرداخت که کشورهای کمونیستی را به خود جلب کند و موجب تقویت امنیت آنها شود تا از وابستگی به بلوک غرب اجتناب ورزند.

روند فوق نشان می‌دهد که نخبگان سیاسی در دو بلوک غرب و شرق به مطالعه سایر کشورهای جهان پرداخته، سازوکار امنیتی مد نظر خود را به آنان توصیه کردند. از این‌رو، روح حاکم بر اکثر نظریه‌های غربی امنیت، منبث از ایدئولوژی جنگ سرد و مبتنی بر قوم‌مداری بر اساس غلبه غرب بر

شرق یا بالعکس است. این امر باعث شد کشورهای غربی امنیت استفاده می‌کردند، در حوزه‌های مختلف نیز به غرب وابسته شوند. این مسئله در مورد کشورهایی که در زمان حیات شوروی از الگوهای سوسیالیستی پیروی می‌کردند نیز مصداق داشت؛ به نحوی که اکثر آنها به مسکو وابسته بودند و از فرامین و خط‌مشی شوروی در جهان پیروی می‌کردند. این تقسیم‌بندی دقیقاً در کشورهای غرب آسیا نیز وجود داشت؛ برخی از آنها به پیروی از الگوهای لیبرالی پرداختند و دنباله‌رو غرب شدند و برخی دیگر به الگوگیری از روش‌های کمونیستی روی آوردند و به مسکو وابستگی پیدا کردند. این امر نه تنها موجب مواجه شدن کشورهای غرب آسیا با پیامدهای امنیت غربی شد، بلکه عملاً فرصت تفکر درباره طراحی و تدوین یک الگوی بومی امنیت را نیز از بین برد.

در مجموع، بررسی وضعیت و شیوه به‌کارگیری الگوهای غربی امنیت در کشورهای غرب آسیا بیانگر چند پیامد عمده و مهم است:

۱. از بین رفتن وحدت جهان اسلام، ایجاد انشقاق و قطب‌بندی میان کشورهای اسلامی، به دلیل پیروی برخی از آمریکای لیبرالی و حمایت برخی دیگر از اتحاد جماهیر شوروی؛
۲. گسترش گرایش‌های سکولار و لائیک در کشورهای غرب آسیا، به دلیل ماهیت غیردینی دو قطب حاکم بر نظام بین‌الملل؛
۳. افزایش وابستگی کشورهای غرب آسیا به قدرت‌های بزرگ، به‌واسطه پناه گرفتن در دامن آمریکا و شوروی؛
۴. افزایش تسلط و نفوذ غرب بر جوامع غرب آسیا از طریق وابسته‌سازی امنیتی؛
۵. ممانعت از رشد و تقویت گرایش‌های بومی به‌منظور طراحی الگوهای مستقل امنیت منطقه‌ای.

#### (ب) چالش‌های نظری

امنیت در غرب معمولاً بر مبنای امنیت در برابر دیگران شکل گرفته است و عمدتاً جنبه مادی و دنیوی دارد. برای مثال، ترس از حمله فرد یا قوم، قبیله و ملتی دیگر موجب شکل‌گیری نظریه‌های امنیت در غرب شده است. در چنین نظریه‌هایی، ترس از خدا که مبدأ حیات و ممات انسان است، مورد توجه قرار نگرفته است. در واقع، به تأمین امنیت صرفاً در قبال مادیات و امور دنیوی اندیشیده شده است؛ در حالی که امنیت واقعی و کامل دارای دو بعد مادی و معنوی و حتی دنیوی و اخروی است. از این رو، نمی‌توان امنیت را مسئله‌ای صرفاً مادی و مربوط به امور دنیوی عنوان کرد، بلکه امنیت در نهایت، باید به سعادت اخروی انسان منجر شود. در این دیدگاه، علاوه بر آنکه امنیت به صورت افقی (امنیت انسان در برابر انسان) مورد توجه است، امنیت به شکل عمودی (امنیت انسان در برابر و پیشگاه خدا) نیز از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. این دیدگاه ابعاد جدیدی به



امنیت می‌دهد که مورد توجه هیچ یک از نظریه‌های غربی قرار نگرفته است.

به طور کلی، روش امنیت‌پژوهی در غرب همواره مبتنی بر بنیان‌های سکولاریستی بوده است. این روش - چه به شکل پوزیتیویستی چه به شکل‌های انتقادی آن - هیچ‌گاه قادر به کشف تمام ابعاد یک مسئله نبوده است؛ زیرا جایگاه لازم را برای امور غیرعینی در نظر نگرفته است. این در حالی است که روش ادیان، به خصوص اسلام برای دستیابی به حقیقت در امور مختلف کاملاً در تضاد و تباین با روش‌های به‌کار گرفته‌شده در نظریه‌های غربی است. بر این اساس، مطالعات امنیت‌پژوهی در غرب چند ویژگی قابل توجه داشته‌اند:

۱. مطالعات امنیت‌پژوهی در غرب بیشتر به دولت‌ها پرداخته‌اند تا جوامع و نقش آنها در برقراری امنیت یا ناامنی (Lenor, 1998: 5). در واقع، دولت هم منشأ تهدید و هم عامل برقراری امنیت در نظر گرفته شده است.

۲. فضای حاکم بر دوران جنگ سرد باعث شده تا مطالعات امنیت‌پژوهی در غرب، به تهدیدات خارجی بیش از آسیب‌پذیری‌ها و شکنندگی‌های داخلی توجه کنند (Unesco, 1991: 11).

۳. مطالعات سنتی امنیت‌پژوهی در غرب صرفاً بر تهدیدهای نظامی متمرکز بوده‌اند. در واقع، بسیاری از مسائل امنیتی که اکنون ذهن سیاست‌گذاران و تحلیلگران را به خود مشغول کرده است - مانند ملت‌گرایی و منازعات قومی، گسترش سلاح‌های تخریب‌گسترده و ثبات سیاسی و نظامی منطقه‌ای - نسبتاً با علایق و رویه‌های گذشته درباره امنیت ملی همخوانی دارد. این در حالی است که طی سال‌های اخیر، توجه به چالش‌های غیرسنتی نیز افزایش یافته است. مسائلی مانند تخریب محیط زیست، رفاه اقتصادی، سازمان‌های جنایی بین‌المللی و مهاجرت گسترده افراد، از ماهیتی متفاوت با مسائل گذشته برخوردارند. افزایش اهمیت این مسائل «جدید» نه تنها بازاندیشی در تهدیدهای امنیتی، بلکه تجدیدنظر درباره خود مفهوم امنیت را نیز ضروری می‌سازد. اگرچه این تهدیدهای امنیتی غیرسنتی، متنوع هستند، اما در آنها چند ویژگی مشترک دیده می‌شود:

نخست، این تهدیدها عمدتاً دولت‌محور نیستند. آنها از عوامل یا بازیگرانی سرچشمه می‌گیرند که از نظر ماهیت، درون‌کشوری یا فراکشوری هستند. در نتیجه، به‌راحتی با نظریه‌ها و تحلیل‌های دولت‌محورانه انطباق نمی‌یابند.

دوم، این چالش‌ها محل جغرافیایی خاصی ندارند. اگر در گذشته، درباره خطر ناشی از قدرت نظامی کشورهای دیگر سخن می‌رفت، محل یا ناحیه‌ای نیز برای انجام اقداماتی به‌منظور مهار تهدید مشخص می‌شد. شرط لازم و اساسی برای امنیت، ایجاد و حفظ توازن نظامی در مناطق راهبردی بود؛ ولی چالش‌های غیرسنتی متضمن خطراتی هستند که پراکنده، چندبعدی و چندسویه‌اند. به این چالش‌ها باید به گونه‌ای فراگیر، بخشی و نیز سرزمینی نگریست (Chipman, 1992: 114-115).

سوم، این چالش‌ها را تنها با سیاست‌های دفاعی سنتی نمی‌توان مهار و برطرف کرد. سازمان‌های دفاعی یا نظامی ممکن است نقش ایفا کنند (به‌ویژه زمانی که منازعه‌ای خشونت‌آمیز درمی‌گیرد)، ولی مهار و مدیریت مؤثر این چالش‌ها به طیفی از رویکردهای غیرنظامی احتیاج دارد. سرانجام، تحلیل‌های مربوط به این مسائل و دغدغه‌های جدید نشان می‌دهد که چالش‌های مذکور هم افراد و هم دولت‌ها را تهدید می‌کنند.

چالش‌های غیرنظامی دیگری هم وجود دارند که توجه سیاست‌گذاران و تحلیلگران را به‌سوی خود جلب کرده‌اند. رفاه اقتصادی، سازمان‌های جنایی فراملی و جابه‌جایی گسترده افراد هر روز بیش از پیش به‌عنوان چالش‌های امنیتی شناخته می‌شوند. این امر تا حدودی معلول این واقعیت است که در بسیاری از مناطق دنیا، چالش‌های غیرنظامی را خطرناک‌تر از قدرت نظامی کشورهای بالقوه دشمن تلقی می‌کنند.

### مقاومت و امنیت

«مقاومت» واژه و اصطلاحی کهن است که قدمت آن نه در دوران شکل‌گیری دولت‌های مدرن، بلکه از هنگام درک مفهوم قدرت و اعمال آن در جنبه‌های مختلف زندگی اجتماعی انسان پدیدار شده است. به این معنا که مقاومت در طول تاریخ، به مخالفت در برابر یک قدرت فائقه یا برتر تعبیر شده است. البته مقاومت دارای مفهومی ضدقدرت نیست، بلکه قدرتی در برابر قدرت دیگر است. اگرچه ممکن است این قدرت‌ها به‌ظاهر برابر نباشند، اما مقاومت در فرایندی متداوم همچون عاملی کاهنده علیه قدرت برتر عمل می‌کند.

از دیرباز مفاهیمی همچون حاکم و محکوم، ظالم و مظلوم، اشغالگر و تحت‌اشغال، استعمارگر و استعمارشده، توسعه‌یافته و عقب‌مانده و... با خود روندی از «قدرت» و «پادقدرت» را ایجاد کرده‌اند که در هر مقطع زمانی، متناسب با علت سببی خود با عنوان خاصی مشخص شده‌اند. برای مثال، جنگ‌های سرزمینی، نژادی و دینی در عصر باستان بیانگر مقاومت یک طرف علیه طرف دیگر بوده‌اند. این در حالی است که در دوران معاصر، مفهوم مقاومت بیشتر در قالب گروه‌های ضداشغالگری، ضداستعماری، ضداستبدادی و استقلال‌خواهی جلوه‌گر شده است.

به‌رغم آنکه مقاومت در جوامع مختلف دارای اشکال متفاوت بوده، اما هرگز مفهوم جدا و انتزاعی از امنیت نداشته است. به عبارت دیگر، «مقاومت» و «امنیت» دو باور مشترک نزد ملل جهان هستند که هر یک به تناسب فرهنگ، سرزمین و موضع پیش روی خود، آن را تعریف و اجرا کرده‌اند. بر این اساس، طرح این پرسش که مقاومت پدیده‌ای امنیت‌ساز است یا ضدامنیت، از آن حیث اهمیت دارد که می‌تواند به ارتباط میان این دو مفهوم پاسخ دهد.



## الف) ویژگی‌های مشترک مقاومت و امنیت

در مورد ابعاد امنیتی مقاومت و همچنین ویژگی‌های مشترک این دو مفهوم، توجه به چند نکته ضروری است:

۱. مقاومت و امنیت، مسائلی فطری به شمار می‌آیند. در واقع، هم مفهوم مقاومت و هم معنای امنیت، ریشه در فطرت و ذات انسان‌ها دارند. کما اینکه از آغاز پیدایش خلقت، مقاومت و امنیت در جنبه‌های گوناگون زندگی بشر وجود داشته‌اند.

۲. مقاومت و امنیت، یک خیزش آگاهانه و مبتنی بر اراده و تصمیم انسان‌ها در برابر ظلم و ستم است؛ زیرا هر انسانی که احساس آزادی می‌کند، وظیفه دارد برای تحقق آزادی و رهایی از ظلم و ستم هم به مقاومت بپردازد و هم امنیت خویش را تأمین کند. بنابراین، مقاومت محصول بیداری و امنیت ناشی از آگاهی در برابر وجود ظلم و جور، تبعیض‌های محسوس، تزویر و معیارهای دوگانه در جهان نسبت به برخی جوامع و فرهنگ‌هاست.

۳. مقاومت و امنیت در بطن خود یک رویکرد رهایی‌بخش در قالب مواجهه با جریان سلطه و قدرت زورگویانه محسوب می‌شوند. به همین دلیل، مقاومت و امنیت در بسیاری از موارد در کنار یکدیگر کاربرد پیدا کرده‌اند؛ زیرا معمولاً مقاومت در ابعاد سیاسی و اجتماعی یا در برابر حاکمان ستمگر صورت گرفته یا علیه انواع تجاوزات و اشغالگری‌های خارجی نمود پیدا کرده است. این در حالی است که امنیت نیز همواره در پی حفظ خود در برابر انواع تهدیدها و تجاوزات داخلی و خارجی بوده است.

۴. مقاومت و امنیت هم امری مشروع و هم امری قانونی به‌شمار می‌آیند. مقاومت در برابر سلطه‌گری و اشغالگری، حق مشروع و قانونی دفاع از خود و حفظ حاکمیت هر ملت یا دولتی است که مورد تجاوز بیگانه قرار گرفته است. چنان‌که هر ملت یا دولتی حق دارد در برابر تهدیدها یا تجاوزات از خود دفاع کند و امنیت خود را برقرار سازد.

۵. مقاومت و امنیت در بطن خود با تولید قدرت همراه هستند. به این معنا که مقاومت یک مفهوم ضد قدرت نیست، بلکه قدرتی در برابر قدرت دیگر به شمار می‌آید. از این رو، مقاومت یک مفهوم قدرت‌ساز محسوب می‌شود که باید به توانمندسازی جنبش‌ها، ملت‌ها و دولت‌ها در برابر جبهه استکبار منتهی شود. از سوی دیگر، یکی از اهداف مهم امنیت در سطح نظام بین‌الملل، ایجاد توان بازدارندگی و برخورداری از توانایی تولید قدرت است.

۶. مقاومت و امنیت در ذات خود مفهومی فراجغرافیایی هستند و به یک قوم یا ملت خاص که در یک جغرافیای مشخص قرار دارند، تعلق ندارند. در طول تاریخ، در هر گوشه از جهان می‌توان نمونه‌هایی از مقاومت را مشاهده کرد. از این رو، مقاومت و امنیت دارای جامعیت و فراگیری از



لحاظ جغرافیایی، قومی، نژادی و مذهبی هستند. به این معنا که بدون هیچ مرز و محدوده، در هر زمان و مکان از سوی هر قوم یا ملتی قابلیت اجرا و به‌کارگیری دارند.

۷. مقاومت و امنیت، اموری عقلانی و هدفمند محسوب می‌شوند؛ زیرا هر عنصر به‌منظور بقا و تأمین منافع خود ناگزیر به مقاومت در برابر سایر پدیده‌هاست. مقاومت از جهات مختلف به تأمین امنیت و حفظ منافع ملی کشورها منتهی می‌شود. اگر مقاومت در نقطه مقابل سازش در نظر گرفته شود، مشخص می‌شود که کشورهای مستقل به‌رغم بهایی که برای دستیابی به استقلال می‌پردازند، اما سرانجام هزینه‌های کمتری نسبت به کشورهای که سازش در برابر سلطه را پذیرفته‌اند، پرداخت کرده‌اند. در واقع، ملت‌هایی که مقاومت را به‌عنوان یک مسیر در پیش گرفته‌اند، از یک‌سو، عزت خویش را باز یافته و از ذلت تسلیم و تصمیم‌گیری از سوی بیگانگان رهایی یافته‌اند و از سوی دیگر، منافع و امنیت ملی خود را بدون مداخله سلطه خارجی تأمین کرده‌اند.

#### ویژگی‌های مشترک مقاومت و امنیت

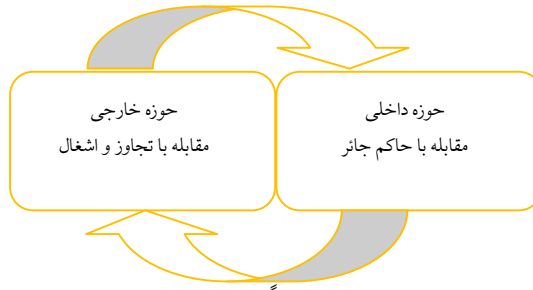


(ب) حوزه‌ها و سطوح ارتباط مقاومت و امنیت

ارتباط مقاومت و امنیت در حوزه داخلی می‌تواند به مقابله با حاکم جائر و ستمگر و در حوزه خارجی به مبارزه با اشغال و تجاوز خارجی تعبیر شود. با توجه به آنکه حاکمان مستبد به دلیل عدم برخورداری از حمایت‌های مردمی دارای وابستگی‌های عمیق به قدرت‌های بزرگ خارجی هستند، تلاش برای مقابله با استبداد و دیکتاتوری در فضای داخلی هر کشور، یکی از ابعاد مهم مقاومت و امنیت‌سازی به‌شمار می‌آید. از سوی دیگر، یکی از ابعاد مهم مقاومت، پایداری و ایستادگی در

برابر سلطه خارجی است. مقابله در برابر هرگونه مداخله و تجاوز کشورهای خارجی، از جمله مهم‌ترین وظایف و کارکردهای ماهوی مقاومت است که ارتباط وثیقی با امنیت‌سازی دارد.

### حوزه‌های ارتباط مقاومت و امنیت



رویکرد به ارتباط مقاومت و امنیت نباید صرفاً در حوزه‌های سلبی مورد تأکید قرار گیرد، بلکه باید دارای جنبه‌های ایجابی و آینده‌نگرانه نیز باشد. برای مثال، مباحثی همچون نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری در زمره مصادیق سلبی مقاومت و امنیت به شمار می‌آیند، اما ایجاد توان بازدارندگی و برخورداری از توانایی تولید قدرت از جنبه‌های ایجابی این مفاهیم هستند. بنابراین، مقاومت و امنیت ابعاد فعال و تهاجمی نیز دارند.

همچنین مقاومت و امنیت یک نگرش تک‌بعدی و سطحی به مقابله با ظلم و ستم یا تجاوز و اشغال نیستند؛ بلکه دارای سطوح فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، امنیتی، سیاسی و نظامی هستند:

۱. مقاومت و امنیت در سطح فرهنگی به معنای حفظ و حراست از میراث‌ها، ارزش‌ها، سنن و آداب و رسوم ملی، محلی و بومی هستند. فرهنگ هر جامعه، هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد و با انحراف و وابستگی فرهنگی، استقلال واقعی حاصل نخواهد شد؛ حتی اگر در زمینه‌های اقتصادی، صنعتی و نظامی هم پیشرفت حاصل شود. در عین حال، دستیابی به استقلال یک فرایند طولانی و مستمر است و مقدمه آن، استقلال فکری و تحول و اصلاح درون جامعه است. لازمه استقلال فکری و رهایی از وابستگی نیز شناخت امکانات و توانایی‌های خودی، ملی و فرهنگی و تکیه بر آنها به‌عنوان سرمایه‌های اصلی است. در این راستا، مقابله با هرگونه تهاجم فرهنگی از خارج، مهم‌ترین بعد مقاومت و امنیت تلقی می‌شود.

۲. مقاومت و امنیت در سطح اجتماعی برای مقابله با ظلم و زور و در راستای دفاع از حق خود به وجود می‌آید. ضمن آنکه مقاومت و برخورداری از امنیت در سطح مدنی و اجتماعی، یکی از پرکاربردترین شیوه‌های مبارزاتی نیز به شمار می‌آید. چنان‌که توسل به اقدامات غیرنظامی برای فلج کردن نیروهای حاکم یا دشمن و رویارویی با اهداف آنها از طریق تظاهرات، اعتصاب، مشارکت و

انواع واکنش‌های مسالمت‌آمیز همواره شیوه‌ای رایج نزد گروه‌ها و جنبش‌های مقاومت بوده و امری مهم در امنیت‌سازی نیز به شمار آمده است.

۳. مقاومت و امنیت در حوزه اقتصادی به معنای تلاش برای دستیابی به خودکفایی و استقلال اقتصادی از بیگانگان است. همچنین تحریم برخی از کالاهای خارجی می‌تواند در این راستا قرار گیرد. کشورهای سلطه‌گر همواره به منظور کنترل جریان‌های مقاومت یا از بین بردن امنیت، به بهانه‌های مختلف به وضع تحریم‌ها و فشارهای اقتصادی علیه آنها می‌پردازند. از این رو، به منظور مقابله با فشارهایی نظیر اعمال تحریم‌های اقتصادی، طراحی یک «اقتصاد غیروابسته مقاومتی و امن» از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است.

۴. مقاومت و امنیت در عرصه سیاسی، شامل: مباحثی همچون تشکیل حزب، جنبش، گروه‌های نفوذ، لابی و مشارکت در ساختار قدرت سیاسی می‌شود.

۵. مقاومت در حوزه امنیتی به معنای ایمن ساختن جامعه در برابر هرگونه نفوذ بیگانه است. یکی دیگر از ابعاد امنیتی مقاومت، پیش‌روی در قلب دشمن و ایجاد عمق راهبردی است. بر این اساس، مقاومت باید به حدی تقویت شود که در مرزها محدود نماند.

### مقاومت و امنیت مردم‌پایه

ریشه مفهوم امنیت مردم‌پایه را باید در تاریخ انقلاب اسلامی ایران جست؛ زیرا با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، نهادهای مردمی در داخل ایران شکل گرفتند که هدف بخشی از آنها همچون کمیته انقلاب اسلامی، بسیج مستضعفین و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی برقراری امنیت در داخل و خارج از مرزهای سرزمینی ایران بود. اکثر این نهادها در سال‌های بعد حفظ شدند و برخی نیز با ادغام در سایر نهادها، شکل کامل‌تری به خود گرفتند. وظیفه اصلی این نهادها که در روزهای آغازین انقلاب اسلامی با حضور اقشار مختلف مردم تشکیل شدند، تأمین امنیت مردم توسط خودشان بود. این الگو در سال‌های بعد، در بسیاری از کشورهای منطقه همچون لبنان، عراق، سوریه، افغانستان، یمن و... مورد توجه جنبش‌ها و نهضت‌های آزادی‌بخش قرار گرفت.

#### الف) رویکرد مقاومت به امنیت

برخلاف الگوی نظم و ستفالی که بیشتر روی روابط بین دولت‌ها نظر دارد، مقاومت امری مردمی است و بیش از آنکه بر دولت تکیه داشته باشد، بر مردم‌محوری تأکید دارد. در واقع، مقاومت امری مردمی به حساب می‌آید و اگرچه ممکن است دارای اشکال دولتی نیز باشد، اما دولتی که در حوزه مقاومت قرار می‌گیرد، قاعدتاً باید یک دولت مردمی باشد. بر این اساس، رویکرد مقاومت به امنیت دارای ویژگی‌های خاصی است. در واقع، مقاومت از دریچه خاص خود به امنیت می‌نگرد و



در این چارچوب، امنیت باید چند ویژگی مشخص داشته باشد:

۱. پایداری و ماندگاری: یکی از اهداف محور مقاومت در امنیت‌سازی ملی و منطقه‌ای، پایداری و ماندگاری آن است. به این معنا که محور مقاومت در حوزه‌هایی وارد می‌شود و روی عناصری سرمایه‌گذاری امنیتی می‌کند که از قابلیت پایایی و مانایی در طول زمان برخوردار باشند. اگرچه این شیوه امنیت‌سازی نسبت به طرق دیگر، ممکن است به روندی طولانی‌تر و زمان بیشتری نیاز داشته باشد، اما در نهایت، نتایج حاصل از آن به‌سادگی و سهولت از بین نمی‌روند. برای مثال، سرمایه‌گذاری مقاومت روی نهضت‌های اسلامی همچون حزب‌الله یا انصارالله، اگرچه سال‌ها طول کشیده است، اما سرانجام آنچه حاصل شده، از دو ویژگی پایداری و ماندگاری برخوردار بوده است؛ به‌نحوی که هر یک از این نهضت‌ها در کشورهای خود به عواملی تحریک‌بخش و تأثیرگذار تبدیل شده‌اند که نه تنها بر ساخت سیاسی کشور متبوع خود تأثیرگذار بوده‌اند، بلکه از قابلیت مقابله با دشمن خارجی و تجاوز نظامی نیز برخوردار شده و وزن منطقه‌ای و بین‌المللی پیدا کرده‌اند. با این اوصاف می‌توان گفت جنبش‌ها و نهضت‌های مورد حمایت محور مقاومت همچون آتش زیر خاکستر هستند که در مواقع مقتضی، ققنوس وار سر از آتش بیرون می‌کشند و اهداف خود را محقق می‌سازند.

هنگامی که جنبش‌ها از لحاظ فکری و اندیشه‌ای کاملاً آماده می‌شوند، دیگر هیچ قدرتی یارای مقابله با آنها را نخواهد داشت؛ کما اینکه حزب‌الله لبنان ارتش شکست‌ناپذیر رژیم صهیونیستی را در هم شکست و انصارالله نیز در مقابل تجاوز نظامی عربستان سعودی و حامیان غربی و عربی آن بیش از چهار سال [زمان نگارش مقاله] مقاومت کرد.

۲. ثبات‌سازی: یکی از ویژگی‌های امنیت در رویکرد محور مقاومت، ثبات‌سازی است. به این معنا که مقاومت از برقراری ثبات در تمام کشورهای منطقه حمایت کرده است؛ البته ثباتی که با مشروعیت و مقبولیت مردمی مواجه باشد. در واقع، مقاومت حامی ثبات در کشورهایی بوده که مردم آن با چالش‌های امنیتی مواجه بوده‌اند. این رویکرد باعث شده است که ایران هم حامی مردم و نهضت‌های مردمی در کشورهای منطقه باشد و هم از دولت‌های دارای مقبولیت مردمی حمایت به عمل آورد.

در عین حال، بخش مهمی از راهبرد امنیتی مقاومت در منطقه را «مقابله با تجاوز و اشغالگری خارجی» تشکیل داده است. به این معنا که مقاومت از به وجود آمدن ثبات در کشورهایی که مورد تجاوز نظامی قرار گرفته یا توسط نیروهای خارجی اشغال شده‌اند، حمایت کرده است. مشارکت در روند ایجاد دولت در افغانستان و عراق پس از تجاوز نظامی آمریکا به این کشورها، نمونه واضحی از سیاست ثبات‌سازی مقاومت در منطقه به‌شمار می‌آید. هدف اصلی مقاومت از برقراری ثبات در کشورهایی با وضعیت اشغال‌شده یا مورد تجاوز قرارگرفته، ایجاد حاکمیت ملی در این کشورها و به دست گرفتن قدرت سیاسی و اجرایی توسط مردم است.

در سایر کشورهای منطقه نیز مقاومت همواره حامی برگزاری انتخابات و مشارکت مردم در ساختار سیاسی بوده است. برخلاف بسیاری از کشورها که تمایلی به مشارکت مردم ندارند یا چنین مشارکتی را به ضرر خود تلقی می‌کنند، مقاومت حضور و مشارکت مردم در ساختار قدرت را به نفع خود تعبیر می‌کند؛ زیرا معتقد است دولت‌هایی که با رأی مردم بر مسند قدرت قرار می‌گیرند، سیاستی متفاوت از دولت‌های وابسته به غرب را در دستورکار قرار می‌دهند.

۳. دفاع محوری: برخلاف سیاست خارجی بسیاری از کشورهای منطقه غرب آسیا که اصل را بر «تهاجمی بودن» قرار داده‌اند، راهبرد امنیتی مقاومت در ابعاد خارجی آن مبتنی بر سنت دفاع همه‌جانبه است. دفاعی بودن راهبرد امنیتی مقاومت ریشه در تاریخ تحولات غرب آسیا دارد. انتخاب راهبرد دفاع همه‌جانبه، نه از ضعف نظامی مقاومت، بلکه از سنت‌های تاریخی و فرهنگی این جریان، مبنی بر صلح‌جو بودن ناشی می‌شود. در عین حال، مقاومت در راهبرد دفاع همه‌جانبه خود از راهبردهای بازدارنده و پیشگیرانه نیز استفاده می‌کند.

۴. نگاه فراسرزمینی: در نگاه محور مقاومت، اگرچه امنیت به مثابه مقوله‌ای ملی نگریسته می‌شود، اما دارای ابعاد منطقه‌ای و بین‌المللی نیز هست. در واقع مقاومت، امنیت را در ورای مرزهای سرزمینی خود پیگیری می‌کند. این امر باعث شده است که نگاه مقاومت به مسئله امنیت، صرفاً در چارچوب قلمرو دولتی باقی نماند و دارای جنبه‌های منطقه‌ای نیز باشد. کما اینکه اضلاع مختلف مقاومت بارها اعلام کرده‌اند که امنیت همسایگان را امنیت خود تلقی می‌کنند. در این راستا، از هیچ کمکی به یکدیگر دریغ نکرده‌اند. در واقع، کمک‌های مقاومت به دولت‌ها و ملت‌های سوریه و عراق برای مقابله با چالش‌های امنیتی، از همین دیدگاه ناشی می‌شود.

۵. رویکرد جمعی: معروف‌ترین راه کاهش ستیز تا کمترین حد ممکن، امنیت دسته‌جمعی<sup>۱</sup> است. این رویکرد از اوایل سده بیستم پیوسته مورد توجه نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل بوده است. در چارچوب امنیت دسته‌جمعی، دولت‌ها می‌پذیرند که برای حفظ ثبات، مقررات و هنجارهای معینی را رعایت کنند و هرگاه لازم شد، برای متوقف ساختن تجاوز دست به دست هم دهند. یکی از ملزومات شکل‌گیری و تداوم یک نظم امنیتی منطقه‌ای حضور فعال و همکاری همه‌جانبه بازیگران حاضر در یک مجموعه امنیتی است. البته این مجموعه امنیتی نباید به محلی برای پیشبرد اهداف و منافع یک یا چند بازیگر و بی‌توجهی به خواست‌ها و مطالبات سایر اعضا منجر شود.<sup>۲</sup> بر این اساس، یکی از مباحث مهم در

## 1. Collective Security

۲. نمونه واضح در این خصوص، شورای همکاری خلیج فارس است که می‌توان از آن به عنوان یک مجموعه امنیتی ناقص یاد کرد؛ زیرا در وهله نخست، این مجموعه بدون حضور و حتی علیه مهم‌ترین کشور حاشیه شمالی خلیج فارس تشکیل شد که این امر به معنای عدم دربرگیری تمام کشورهای منطقه‌ای یک مجموعه امنیتی است. علاوه بر این، شورای همکاری خلیج فارس بیش از آنکه به معنای واقعی یک شورا باشد، به محلی برای پیشبرد سیاست‌های



شکل دهی به نظم امنیتی منطقه‌ای مد نظر مقاومت، تعریف امنیت بر مبنای «درک مشترک از تهدید» است. این مسئله موجب شده است که ناامنی در یکی از کشورهای مقاومت، به مثابه ناامنی در همه کشورها تلقی شود. شکل‌گیری گروه‌های مختلف از همه کشورهای منطقه برای دفاع از حرم اهل بیت (ع) در سوریه و عراق، بیانگر نگاه جمعی به امنیت نزد محور مقاومت است.

#### رویکرد مقاومت به امنیت



#### ب) ویژگی‌های امنیت مردم‌پایه در چارچوب مقاومت

ساده‌ترین و بهترین تعریف از امنیت مردم‌پایه، تأمین و حفظ امنیت مردم توسط خود مردم است. سیاست خارجی مبتنی بر امنیت مردم‌پایه، ارتباط توأمان با مردم و ملت‌ها را به عنوان ارتباطی زنده در دستورکار قرار می‌دهد؛ زیرا امنیت مردم‌پایه توسط مردم به وجود می‌آید و به جامعه‌ای امن منتهی می‌شود. در این نگرش، فرض بر این است که مردم توانایی ایجاد یک امنیت پایدار را دارند. به این معنا که مردم محور سیاسی هستند و می‌خواهند زندگی کنند. در نتیجه، به دنبال صلح و آرامش هستند و این را از فطرت خود یا عقل سلیم و شعور عمومی به دست می‌آورند. این نظریه در عرض نظریات دیگر محسوب نمی‌شود، بلکه در مقابل بسیاری از نظریه‌هایی قرار دارد که مردم را از ساختار امنیتی و سیاسی حذف می‌کنند یا نقش آنها را تقلیل می‌دهند. با توجه به آنکه هسته اصلی نظریه امنیت مردم‌پایه را «مردم» تشکیل می‌دهند و توده‌های مردم شامل صنف‌ها، طیف‌ها و

عربستان سعودی تبدیل شده است. به همین دلیل، در تمام سال‌های فعالیت، واگرایی‌های مهمی از سوی کشورهای عضو این شورا همچون عمان، قطر و کویت بروز یافته است.

نگرش‌های مختلف هستند، می‌توان یکی از ویژگی‌های این نظریه را «جامع بودن» آن برشمرد. «تجزیه‌ناپذیری» نیز از دیگر مشخصه‌های تعریف امنیت مردم‌پایه است؛ زیرا امنیت مردم‌پایه، شامل یک رویکرد کلی است که نمی‌توان بخشی از آن را نادیده گرفت. همچنین این نظریه صرفاً متعلق به یک قشر یا طایفه خاص نیست. برای مثال، حزب‌الله لبنان یکی از گروه‌های حاصل از نگرش امنیت مردم‌پایه است که صرفاً به تأمین امنیت یک بخش یا یک طایفه و مذهب نپرداخته، بلکه امنیت را در کل کشور برقرار کرده است. همین ویژگی را می‌توان در گروه حشد الشعبی عراق نیز مشاهده کرد. کماینکه این گروه در مناطق سنی‌نشین عراق نیز دست به عملیات‌های گسترده برای پاک‌سازی تروریست‌ها و برقراری امنیت زد (زارعی، ۱۳۹۵).

بر این اساس، امنیت مردم‌پایه دارای دو وجه سلبی و ایجابی است. وجه سلبی امنیت مردم‌پایه به مواجهه با جبهه سلطه و سازش و همچنین ایستادگی در برابر ظلم و بی‌عدالتی مربوط می‌شود. وجه ایجابی آن نیز به زمینه‌سازی برای برقراری آزادی و دستیابی به عدالت ارتباط می‌یابد. با توجه به تعریف فوق، امنیت مردم‌پایه از لحاظ حقوقی، به مثابه یک حق طبیعی در نظر گرفته می‌شود. ماهیت این امنیت، امری ذاتی و نه عاریتی و وارداتی تلقی می‌شود. در این چارچوب، امنیت مردم‌پایه یک امنیت عاریتی انضمامی نیست که شاخه آن در یک کشور و ریشه آن در کشوری دیگر باشد، بلکه از متن خود آن کشور است. این ویژگی باعث می‌شود که در برابر تهدیدات، از میزان مقاومت بالایی برخوردار باشد.

در چنین تعریفی، هدف اصلی امنیت مردم‌پایه، حفظ کرامت انسانی، تقویت اقتدار ملی و قدرت بازدارندگی، زمینه‌سازی برای پیشرفت مادی و معنوی و حمایت از جنبش‌های رهایی‌بخش در سراسر جهان است. راهبرد عمده و اصلی امنیت مردم‌پایه را عدالت‌محوری در برقراری امنیت تشکیل می‌دهد. در واقع، امنیت مردم‌پایه در ذات خود حامی یک گوهر انسانی به نام «عدالت» است و این ویژگی را نه فقط در حوزه امنیت، بلکه در تمام حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می‌تواند گسترش دهد. از حیث وسعت و فراگیری نیز این برداشت از امنیت دارای ابعاد فرامذهبی، فراقومی و فراملیتی است. به این معنا که در هر مکان و زمان توسط هر ملتی می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.

### امنیت مردم‌پایه در چارچوب مقاومت

تعریف	حفظ امنیت مردم توسط خود مردم
وجه سلبی	مواجهه با جبهه سلطه و سازش ایستادگی در برابر ظلم و بی‌عدالتی
وجه ایجابی	زمینه‌سازی برای برقراری آزادی و دستیابی به عدالت
مبانی حقوقی	به‌مثابه یک حق طبیعی
ماهیت	امنیت به‌مثابه امری ذاتی و نه عارضی و وارداتی
هدف	- حفظ کرامت انسانی - تقویت اقتدار ملی و قدرت بازدارندگی - زمینه‌سازی برای پیشرفت مادی و معنوی - حمایت از جنبش‌های رهایی‌بخش در سراسر جهان
راهبرد	عدالت‌محوری در برقراری امنیت
وسعت و فراگیری	فرامذهبی، فراقومی و فراملیتی

با توجه به مباحث فوق، امنیت مردم‌پایه دارای ویژگی‌های درخور توجهی است، از جمله:

۱. امنیت مردم‌پایه از شاخصه‌های اقتدار و قدرت نرم به‌شمار می‌آید و ضمن برخورداری از توان بالا، قدرت گسترش بسیاری دارد. از این‌رو، می‌توان این مؤلفه را باعث افزایش قدرت نرم و حوزه نفوذ مقاومت در جهان دانست؛ چنان‌که نشانه‌های آن در سایر نقاط جهان و در میان غیرمسلمانان نیز ظاهر شده است.

۲. امنیت مردم‌پایه ابزارمحور نیست، بلکه تفکرمحور و متأثر از درک و باورهای مردم است.

۳. امنیت مردم‌پایه فاقد محدودیت جغرافیایی است؛ زیرا ملت‌ها محدودیت ندارند و نمی‌توان آنها را به یک نقطه یا منطقه خلاصه کرد.

۴. امنیت مردم‌پایه یک حوزه نفوذ متقابل پدید آورده است. برای مثال، همان‌گونه که سوریه و لبنان عمق راهبردی جمهوری اسلامی ایران به‌شمار می‌آیند، ملت ایران نیز عمق راهبردی آنها محسوب می‌شود. از این‌رو، هنگام بروز مشکلات و چالش‌های امنیتی، همه به کمک یکدیگر می‌شتابند.

۵. امنیت مردم‌پایه مبتنی بر اعتقادات و باورهای ملت‌هاست و دارای اصالت و ریشه‌های خاص خود است که از قابلیت ماندگاری بالایی نسبت به سایر تعاریف امنیت برخوردار است. در واقع، امنیت مردم‌پایه تحمیلی نیست و معطوف به انتخاب ملت‌هاست. به همین دلیل، از استواری بیشتری برخوردار است و شکننده نخواهد بود.

۶. امنیت مردم‌پایه فارغ از تعارفات و توافقات‌های دیپلماتیک است و بر اساس معاهدات بین‌المللی یا دوجانبه نیست تا بتوان آن را نادیده گرفت یا نقض کرد.





## مقاومت و امنیت مردم پایه در غرب آسیا

مقاومت در طول تاریخ، دارای اشکال مختلفی بوده است؛ به نحوی که می‌توان انواع مقاومت در طول تاریخ را در شیوه‌های زیر دسته‌بندی کرد:

۱. استقامت در برابر طبیعت؛
۲. پافشاری در حمایت از حق در برابر باطل (جنبه‌های دینی)؛
۳. مقابله با حاکمان جائر و ستمگر داخلی؛
۴. تلاش برای تقابل با متجاوزان خارجی؛
۵. جنگ‌های آزادی‌بخش علیه اشغالگران؛
۶. مبارزات استقلال طلبانه و ضداستعماری علیه قدرت‌های بزرگ؛
۷. تقابل با تروریسم و گروه‌های تروریستی؛
۸. پایداری در برابر تحمیل معنا و تهاجم فرهنگی.

در این بین، مقاومت در منطقه غرب آسیا در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران بیشتر در اشکالی همچون مبارزه علیه اشغالگران و متجاوزان خارجی، مقابله با حاکمان جائر و ستمگر، تقابل با تروریسم و گروه‌های تروریستی و پایداری در برابر تحمیل معنا و تهاجم فرهنگی شکل گرفته است. بر این اساس، محور مقاومت در حوزه عمل، اقدام به شکل دهی و سامان‌بخشی به هسته‌های مقاومت در کشورهای مختلف کرد. این هسته‌های مقاومت در گذر زمان، به نیروهای توانمندی تبدیل شدند و هر یک توانستند بر محیط امنیتی خود تأثیرات درخور توجهی بگذارند.

### الف) شکل‌دهی به هسته‌های مقاومت

انقلاب اسلامی ایران آغاز مرحله نوینی در روابط بین‌الملل و شرایط منطقه‌ای غرب آسیا بود که باعث ظهور دولتی اسلامی و مستقل و خواستار آزادی عمل در عرصه سیاست خارجی خود شد. همچنین این انقلاب و بازتاب‌های آن، به ظهور تدریجی جنبش‌های اسلامی برجسته‌ای منجر شد که به بازیگرانی مهم در منطقه تبدیل شدند و به‌عنوان عناصری مهم در منظومه منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران عمل کردند. بر این اساس، یکی از مهم‌ترین راهبردهای ایران در مدیریت امنیت مردم‌پایه در منطقه، ایجاد و ساماندهی هسته‌های مقاومت بوده است.

نمونه بارز و موفق این الگو، حزب الله لبنان است که نقش مهمی در تحولات منطقه، به‌ویژه در رویارویی با رژیم صهیونیستی ایفا می‌کند. حزب الله در اوایل دهه ۱۹۸۰، با ایدئولوژی اسلام سیاسی متأثر از اندیشه‌های امام خمینی (ره)<sup>۱</sup> در لبنان ظهور کرد و با شعار «مبارزه با اسرائیل»

۱. حزب الله، انقلاب اسلامی ایران را به‌عنوان الگویی برای خود برگزیده و مبانی و ارزش‌های آن و نظریه «ولایت



توانست بین گروه‌های مختلف اعتقادی در لبنان، وحدت ایجاد کند و با هدف مقاومت برای شکست رژیم صهیونیستی و بازپس‌گیری سرزمین‌های اشغالی، جوانان را به خود جذب کند. این جنبش نیروهای مبارز خود را آموزش داد و آنها را در راه بسیج و سازمان‌دهی نظامی علیه رژیم صهیونیستی به‌کار گرفت. پیروزی سال ۲۰۰۰ بر رژیم صهیونیستی و موفقیت در عقب‌راندن نیروهای این رژیم از جنوب لبنان و نیز مقاومت ۳۳ روزه در برابر این رژیم در سال ۲۰۰۶، روز به روز بر محبوبیت حزب‌الله در بین مردم لبنان و کشورهای عربی افزود (محمدی، ۱۳۸۴: ۲۴۱). بر این اساس، حزب‌الله لبنان به عنوان مهم‌ترین جنبش اسلامی مردم‌پایه که از انقلاب اسلامی ناشی شده است، تغییراتی راهبردی در معادلات منطقه و منازعات اعراب با رژیم صهیونیستی ایجاد کرد.

این الگوی موفق باعث شد که مقاومت به شکل‌گیری چنین گروه‌هایی به‌عنوان هسته‌های مقاومت در سایر کشورها نیز یاری رساند. برای مثال، مقاومت در عراق به شکل‌گیری حشد شعبی کمک‌های قابل توجهی کرد. در واقع، با وجود نگرانی آمریکا و متحدان اروپایی و منطقه‌ای این کشور از قدرت گرفتن حشد شعبی در عراق، مقاومت به حمایت آشکار از سازمان‌ها و گروه‌هایی همچون «سپاه بدر»، «عصائب‌الحق»، «حزب‌الله عراق» و... پرداخت. این امر در نهایت، موجب شد که حشد شعبی به‌عنوان یکی از نیروهای مسلح عراق مورد تأیید پارلمان این کشور قرار گیرد و جایگاهی قانونی در نیروهای مسلح عراق بیابد.

در سوریه نیز مقاومت حمایت‌های زیادی از تشکیل «دفاع وطنی» کرد. در واقع، یکی از اقدامات شهید همدانی در سوریه، ساماندهی به دفاع وطنی به‌عنوان بسیج مردمی در سوریه بود که نقش مهمی در مبارزه با گروه‌های تروریستی ایفا کرد. علاوه بر این، مقاومت نقش مهمی در شکل‌گیری گروه‌های ویژه‌ای، مانند لشکر «فاطمیون»<sup>۱</sup> داشت. هسته اولیه شکل‌گیری تیپ فاطمیون، تعدادی از افغانستانی‌هایی بودند که به آنها «سپاه محمد(ص)» اطلاق می‌شد. این گروه از مبارزان افغانستانی در زمان حمله شوروی به افغانستان و دوران طالبان و همچنین گردان ابوذر یا افغانستانی‌های حاضر در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، افغانستانی‌های مقیم ایران و سوریه بودند که با کمک نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تشکل یافتند.

فقیه» را که امام خمینی(ره) آن را اجرا کرده بود، پذیرفته است. ولایت فقیه در اندیشه و مرام حزب‌الله، یعنی همان جانشین خدا و حاکمیت «خلیفه‌الله» بر روی زمین. از این رو، دستور و امر ولی فقیه برای حزب‌الله، به‌مثابه حکم الهی است (بزی، ۱۳۸۷: ۱۵).

۱. نام «فاطمیون» به این دلیل انتخاب شد که این تیپ در ایام شهادت حضرت زهرا(س) شکل گرفت. لشکر فاطمیون مأموریت اصلی خود را دفاع از حرم و مقبره حضرت زینب(س) و حضرت رقیه(س) و مأموریت ثانویه خود را مبارزه با ظلم علیه شیعه و مسلمانان در سراسر جهان می‌دانند.

علاوه بر سوریه و عراق، در یمن نیز انصارالله به عنوان یکی از هسته‌های مقاومت، موفق به ایفای نقش مؤثر شد و رهبری انقلاب در این کشور را برعهده گرفت. همچنین انصارالله چنان روحیه مقاومت را در یمن گسترش داد که سایر گروه‌ها و احزاب یمنی نیز به حمایت از مقاومت این جریان در برابر تجاوز عربستان سعودی به کشور خود پرداختند. در حال حاضر، جنبش انصارالله یکی از مؤثرترین جنبش‌های سیاسی و مذهبی در عرصه منطقه محسوب می‌شود و از ظرفیت‌های مهمی برای ایجاد تغییر در حوزه جنوب شبه جزیره عربی برخوردار است.

در مجموع، محور مقاومت طی سال‌های گذشته، دو اقدام مهم در راستای تشکیل هسته‌های مقاومت در سراسر منطقه انجام داده که نقش مؤثری در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای داشته است: اقدام اول مبتنی بر حمایت، به منظور شکل‌گیری و ایجاد هسته‌های مقاومت یا تقویت هسته‌های موجود بوده است. این امر باعث شده که هر یک از هسته‌های مقاومت بتوانند به صورت منفرد در کشورهای خود عمل کنند و به تأمین امنیت مردم یاری رسانند.

اقدام دوم، مرتبط کردن و پیوند دادن میان هسته‌های مقاومت بوده است؛ به نحوی که امروز میان حزب‌الله، انصارالله، دفاع وطنی، حشد شعبی و... ارتباط ناگسستگی وجود دارد. این امر باعث شده است که فعالیت هسته‌های مقاومت در ارتباط با یکدیگر باشد و از قابلیت هم‌تکمیلی در سراسر منطقه برخوردار باشند و امنیت مردم پایه دارای ابعاد منطقه‌ای شود.

#### ب) نتایج امنیت مردم پایه در منطقه

اقدام برای ساماندهی به هسته‌های مقاومت در سراسر منطقه، به مثابه یکی از عوامل مؤثر در موفقیت مقاومت در مدیریت چالش‌های امنیتی مطرح است. در واقع، مدیریت مقاومت در چالش‌های امنیتی منطقه به نحوی بوده که موفق شده ضمن توانمندسازی نهضت‌ها، جنبش‌ها، ملت و دولت‌های مختلف، آنها را در یک جبهه همسو ساماندهی کند. در حال حاضر، جبهه مقاومت از ظرفیت‌های درخور توجهی در سطوح منطقه‌ای و جهانی برای تأثیرگذاری در رویدادها و روندها برخوردار است؛ به خصوص که هسته‌های مقاومت در کشورهای خود موفق شده‌اند به شکل بومی نقش چشمگیری در مبارزه با تجاوز خارجی و مقابله با گروه‌های تروریستی و تکفیری ایفا کنند و امنیت مردم پایه را برقرار سازند. بر این اساس، از جمله مهم‌ترین نتایج اقدامات امنیت ساز مقاومت در منطقه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. مقاومت در لبنان موجب شد که رژیم صهیونیستی به اشغالگری خود در این کشور پایان دهد و در تقابل‌های نظامی، ضربات جبران‌ناپذیری دریافت کند.
۲. مقاومت در فلسطین باعث شد که جریان‌های مبارز، هم روحیه خود را برای مقابله با

- اشغالگری اسرائیل حفظ کنند و هم به توانمندی‌های نظامی قابل توجهی دست یابند.
۳. مقاومت در عراق موجب شد که اشغالگری آمریکا در این کشور و همچنین فعالیت گروه‌های تروریستی با شکست مواجه شود.
  ۴. مقاومت در سوریه سبب شد که این کشور برخلاف طرح‌ها و نقشه‌های جبهه غربی - عربی - عبری، امنیت و ثبات خود را باز یابد.
  ۵. مقاومت در یمن باعث شد که انقلاب مردمی این کشور به رهبری جنبش انصارالله موفق به پایداری در برابر تجاوز خارجی شود.
  ۶. مقاومت در منطقه باعث شد که ایالات متحده آمریکا به‌عنوان یک قدرت هژمون در پیشبرد اهداف و برنامه‌های خود ناکام بماند.
  ۷. مقاومت موجب تحمیل شکست‌های متعدد به رژیم اسرائیل شد که پیش از آن در نگاه اعراب، شکست‌ناپذیر جلوه می‌نمود.
  ۸. مقاومت در منطقه باعث شد که جبهه مقاومت به عنوان یک اصل انکارناپذیر در معادلات و تحولات بین‌المللی مورد توجه قرار گیرد؛ به نحوی که ترسیم آینده منطقه بدون در نظر گرفتن ملاحظات این جبهه عملاً ناممکن است.

### نتیجه‌گیری

امنیت دارای معانی مختلفی است، اما مفروض اصلی در مطالعات امنیتی این است که تهدیدها همواره وجود دارند و ناامنی مشکلی است که باید با آن مقابله کرد. مطابق با این پیش‌فرض، در بررسی مسئله امنیت توجه به دو گزاره اهمیت دارد:

۱. امنیت ملی در عصر حاضر، بدون وجود و مشارکت بازیگران متنوع و متعدد در لایه‌های داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی، غیرقابل تحصیل است.
  ۲. حصول امنیت ملی بدون وجود چارچوب بنیادینی که مورد اجماع تمام بازیگران بوده، نقش محدودکننده رفتارها و جهت‌دهنده سیاست‌ها را ایفا کند، غیرممکن است.
- براساس مؤلفه‌های فوق، یکی از شاخصه‌های الگوی امنیتی مقاومت، «اعتقاد به مردم‌پایه بودن» است که در شکل‌دهی به جریان‌ها و نهضت‌های مردمی نمود عینی یافته است. این همان الگویی است که مقاومت در مواجهه با گروه‌های تروریستی همانند داعش، از آن استفاده کرد. به این معنا که مقاومت با ساماندهی به گروه‌های مردمی، موفق به مهار و کنترل گروه‌های تروریستی شد. شیوه مواجهه مقاومت در عراق و سوریه با گروه‌های تروریستی، مبتنی بر الگوی امنیت مردم‌پایه بود؛ به نحوی که گروه‌های مردمی، حراست و حفاظت از سرزمین‌ها و اماکن مقدس و راهبردی خود را برعهده گرفتند. اگرچه با

وجود تداوم نظام وستفالیایی دولت، نمی‌توان به‌طورکلی منکر نقش و وظیفه دولت‌ها در تأمین امنیت قلمرو خود شد، اما الگوی امنیت مردم‌پایه مقاومت در برابر گروه‌های تروریستی نشان داد که هم‌گرایی ملت‌ها با دولت‌ها عامل مهمی در تأمین امنیت به‌شمار می‌آید. بر این اساس، یکی از پایه‌های نظم مطلوب امنیت منطقه‌ای مقاومت در مواجهه با آشوب‌های موجود و چالش‌های آینده را امنیت مردم‌پایه شکل می‌دهد. الگوی امنیتی مردم‌پایه مبین این مسئله است که می‌توان بدون پذیرش جهان‌بینی، ایدئولوژی و تمدن غرب به امنیتی مبتنی بر فرهنگ و ارزش‌های سازگار با هویت ملی و مذهبی دست یافت. چنین الگویی نه تنها موجب گسترش امنیت در منطقه غرب آسیا شده، بلکه توانسته است باعث ارتقای منزلت مقاومت در سطح منطقه و نظام بین‌الملل نیز شود. در واقع، سیاست امنیتی مقاومت موفق به ایجاد عمق راهبردی در منطقه غرب آسیا شده است؛ به نحوی که می‌توان عمق راهبردی مقاومت در منطقه را تا دریای مدیترانه و تنگه باب‌المندب گسترش داد. این عمق راهبردی زمینه افزایش توانمندی مقاومت و اثرگذاری آن را در تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی فراهم کرده است.



## منابع و مأخذ

- بزى، محمدحسين (۱۳۸۷)، زبور مقاومت؛ حزب الله در كلام سيدحسن نصرالله، ترجمه مصطفى اللهيارى، مشهد: نشر ثنا.
- زارعى، سعدالله (۱۳۹۵)، «امنيت مردم‌پايه؛ مطلوب‌ترين الگو براى سياست خارجى ايران در منطقه»، هم‌ايش بين‌المللى نظام بين‌الملل، تحولات منطقه‌اى و سياست خارجى جمهورى اسلامى ايران، دانشكده حقوق دانشگاه علامه طباطبايى، ۳ آذر.
- محمدى، منوچهر (۱۳۸۴)، «بازتاب جهانى انقلاب اسلامى»، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامى، ش ۲، پاييز.
- Chipman, John (1992) , The Future of Strategic Studies: Beyond Even Grand Strategy Survival, 34 (1), Spring.
- France, Unesco (1991), Non Military Aspects of International Security.
- Lenor, G.Martin (1998), New Frontiers The Middle East Security, London, Macmilan Press.
- Terriff, Terry (eds) (1992), Security Studies Today, Cambridge, Cambridge University Press.

